

روزنوشتهای یک طنزپرداز از سفری ۲ هفته‌ای به پاکستان

سفرنامه طنزانه به همسایه شرقی



به سرزمینی داده که بسیاری او را از سفر به آن برحذر می‌داشتند؛ اما تجربه او از حضور در این سرزمین دیدنی هر خواننده‌ای را مجاب خواهد کرد پاکستان هم همچون بسیاری از سرزمین‌های دیگر، دیدنی‌های بسیاری در خود دارد. نثر روان و صمیمی اثر در کنار صراحت منحصر به فرد نویسنده و همچنین دقت او در روایت جزئیات و تفاوت‌های فرهنگی ایران و پاکستان به عنوان دو کشور مسلمان و همسایه، از جمله بزرگ‌ترین نقاط برجسته این اثر به شمار می‌رود. به این نقاط باید تغییر نوع نگاه مخاطب به کشور پاکستان را هم که به واسطه برخی تبلیغات رسانه‌ای منفی در داخل ایران شکل گرفته، اضافه کرد.

استفاده قرار بگیرد؛ سفرنامه‌ای از سفر دوهفته‌ای یک طنزپرداز به کشور دوست و برادر پاکستان که در خلال روایت داستان گونه سفر پرفراز و نشیب خود با زبان شیرین طنز، شما را با بخشی از فرهنگ و آداب و رسوم سرزمین پاکستان آشنا کند؛ در این شرایط و به قول آن نماینده مجلس: «آیا این برای شما کافی نیست؟!»

«روزنامه پاکستان» همان سفرنامه‌ای است که بدون شک نمی‌توان در برابر وسوسه خواندن آن مقاومت کرد، به ویژه آن که پیش از این کمی با ادبیات طنز و قلم شیوای سیدامیر سادات موسوی، نویسنده این اثر آشنایی داشته باشید. سادات موسوی در این کتاب ۱۳ فصل، شرحی از سفر پر از ماجرای خود

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

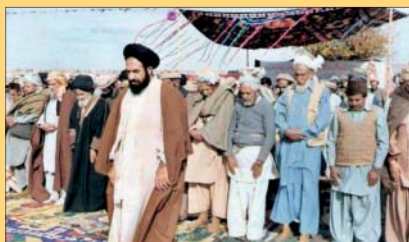
برای ما ایرانیان که اساساً واژه طنز را بیشتر به واسطه شوخی‌های تلگرامی و سریال‌های ۹۰ شبی تلویزیون می‌شناسیم، طنز و طنزنویسی عموماً با نوعی لودگی و هجو شناخته می‌شود. اما این هنر ظریف و استعداد ذاتی، در گرانمایی است که قدر و قیمت آن فراتر از این شناخت سطحی ما از مقوله طنز است. حالا فرض کنید این هنر گرانمایا به عنوان یکی از ارکان نگارش یک سفرنامه مورد

اطلاعات فوری

عنوان: روزنامه پاکستان
نویسنده: سیدامیر سادات موسوی
ناشر: سوره مهر
تعداد صفحات: ۹۶
قیمت: ۶۰۰۰ تومان
پیش‌بینی زمان مطالعه: ۳ تا ۵ روز

ماجرای يك اذان خاص

مسجد شیعیان دهکده!

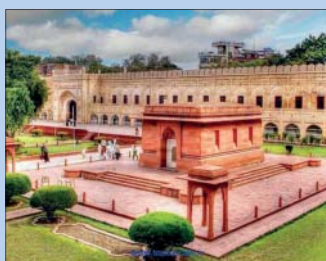


راوی کتاب که درواقع به بهانه دیدن یک دوست راهی این سفر دوهفته‌ای به پاکستان شده در ارتباط با برخی جزئیات فرهنگی زندگی مردم پاکستان به ویژه شیعیان این کشور نکات جالبی را مطرح می‌کند: «ماجرای به اینجا رسید که ما به دهکده اسدعباس رفتیم. اولین چیزی که توجهم را جلب کرد، این بود که پدر بزرگ و همه فک و فامیل اسدعباس، خانه بزرگی داشتند و یکی از قدیمی‌ترین خاندان این دهکده بودند. وقتی با اسد وارد روستا شدیم، افراد زیادی دورم را گرفته بودند که همه پسرعمو و پسرعمه بودند. کنار خانه پدر بزرگ اسد، یک مسجد کوچک و خانوادگی وجود دارد. مسجد شیعیان دهکده! مسجدی که بالای محرابش بزرگ نوشته شده است: «اشهد ان علی ولی...» و وضی النبی بلافضل!» وقت نماز مغرب و عشاء که شد، پدر بزرگ به زور مرا فرستاد جلو که برایمان اذان بگو. به اشهد ان محمد رسول الله... که رسیدم، مرد شدم. داشتم برای مسجد کوچک شیعیان، اذان می‌دادم. داخل دهکده‌ای که تمام ساکنین دیگرش اهل سنت بودند. از طرفی اقلیت شیعه، مرا به عنوان کسی که از مرکز تشیع آمده است، جلو فرستاده‌اند تا اذان امروزشان رساتر از همیشه به گوش مردم روستا برسد. آیا در چنین شرایطی باید شهادت سوم را گفت؟! نگفتم!



گره خوردن زبان فارسی با تاریخ پاکستان

اقبال مرشد من است



روایت راوی اثر از مواجهه‌اش با آرامگاه یکی از جریان‌سازترین شاعران زبان فارسی در کشور پاکستان نیز یکی دیگر از فرازهای خواندنی این کتاب است: «مگر می‌شود آدم به لاهور برود و قلعه لاهور را نبیند؟! بنایی که یادگار فرمانروایی پادشاهان مغول در شبه‌قاره هند است. باغ زنان، دیوان‌های مخصوص عوام و خواص و مسجد پادشاهی، بخش‌های مختلف این قلعه هستند. اما همه اینها یک طرف و مقبره علامه اقبال لاهوری، یک طرف: معروف است که آیت‌الله خامنه‌ای، سال ۶۴ به لاهور می‌رود تا بر مزار اقبال فاتحه بخواند! و معروف‌تر آن که همان‌جا می‌گوید: «اقبال مرشد من است.» این جمله را دقیقاً به صورت فارسی، اسدعباس حفظ است و کیفی می‌کند که رهبر ایران، چنین احترامی برای اقبال قائل است. وقتی وارد مقبره می‌شوی، با دیدن اشعار فارسی روی سقف می‌فهمی به آرامگاه یک شاعر فارسی‌زبان آمده‌ای. داخل آرامگاه اقبال حتی یک نوشته اردو هم ندیدم.

عشق به سیدالشهدا (ع)، ۲۰۰۰ کیلومتر دورتر از کربلا

حسینیه ایرانی، امام بارگاه پاکستانی

پاکستان از جمله سرزمین‌هایی است که وهابیت آنجا حضور فعالی دارد، اما این باعث نشده ذره‌ای از ابراز علاقه شیعیان این خطه به حضرت سیدالشهدا (ع) کم شود. ارادتی که راوی «روزنامه پاکستان» آن را این گونه شرح می‌دهد: «بعد از شام، سیدحسین از من خواست که با هم به زیارت یک حسینیه برویم. زیارت کردن حسینیه؟! سریع توی لغت‌نامه ذهنم نگاهی به معنای «حسینیه» انداختم. [محل برگزاری مراسم عزاداری امام حسین]. اما انگار در پاکستان وضع فرق می‌کند. باید لغت‌نامه‌ام را اینترنت‌نشال کنم. زیارت حسینیه‌ها برای شیعیان پاکستان، که این قدر از کربلا دورند، در حکم زیارت حرم امام حسین (ع) است. حسینیه‌ای که من و سیدحسین به زیارتش رفتیم، حسینیه هندی‌ها نام داشت و ظاهراً سازندگان و بانیانش عده‌ای از هندی‌ها مهاجرت کرده به کوئته بودند. اسم با اسمای دیگری هم به آنها نسبت می‌دادند: «امام بارگاه!» سیدحسین می‌گفت: «شاید فقط در کوئته ۵۰ امام بارگاه باشد.» وارد حیاط حسینیه هندی‌ها شدیم. بالای دروازه، حدیث «حسین منی» دیده می‌شد. حیاط باصفایی داشت. جلوی باغچه‌ها، دو تا پرچم حضرت ابوالفضل به اهتزاز درآمده بود. سیدحسین جلو رفت و پایه‌های تزیین شده پرچم‌ها را بوسید. سقف به زیبایی تزیین شده بود و ترکیب زیبایی کاغذ کادوهای براق، نمای جالبی به حسینیه بخشیده بود. «مال ۱۳ رجب امسال است...» سیدحسین داشت توضیح می‌داد و من محو ذوق و سلیقه مردمی بودم که از سر اعتقاد و علاقه و علاقه شخصی، چنین اثر هنری‌ای خلق کرده بودند.»

